

هم حقوق بآنها داده میشود هم لباس و هم شام و ناهار
 تخت خوابشان هم مرتب و مهیاست آقاداتی
 این جوانان رشت را که باخش و قش می بینی
 همه نازک نارنجی و همه بیگارند آقاداتی
 در گیلان همه جور آدم پیدا میشود
 از صفر لختی بگیر تا سپهدار آقاداتی
 یکی را بظاهر می بینی مانند حسین حاجی تقی است
 که از سایه دیوارش میترسد آقاداتی
 اگر بادی ناخود آگاه در میان گوچه از تو صادر شود
 زهره ترک میشود و ناخوش و بیمار میگردد
 یکدسته شغلشان در میان قهوه خانه ها
 مهیا کردن و افور و چاق کردن قلیان و اسرار است
 سر و کله ها که گرم شد دور هم جمع میشوند
 دو کلمه از نسیم عیارشان گوش کن
 رستم زال خوابیده بود لگدی بگوه زد و آنرا انداخت
 از شیشه مرگوبش (رخش) رستم بیدار و خبردار شد
 اون گرز سه هزار منی را که در میان عراده می بینی
 حمزه نامدار ، دور سرش می گردانید آقاداتی
 به بیابان که رسید چاه را از زمین کند
 و از آب چاه رفع عطش کرد و گذاشت زمین و این کار بزرگی است
 این حسین کرد ، پهلوان دروغی سگ را بنگر
 یک گرد غریب که چوبدار گوسفندها بود آقاداتی

ایدفعه منقل دور صلوات سلام بلندا بسه
 همهتان از پیرمرد تا طفل شیرخوار آق دائی
 ای رقم برهنه خوشحال انی جیبه گوز دینه
 انی سرمایه فکل عینک و زنار آق دائی
 خوجولانه پودرزنه لبانه سرخاب واسینه
 زلفا آراشه کونه با خط و پرگار آق دائی
 جه خو لفظ گیلکی ا زای هتو فراریه
 چطور لنتوز تاوده الاغ جه خو بار آق دائی
 لغت فارسی میان مع التاسفه دانسه
 ای کلام مرسی گوپه در موقع کار آق دائی
 فرنگی حرفانه چن دانه خوره حفظه کوده
 اینا کاب تولاسیون ایتا ره وار آق دائی
 رشت و هفتاد و دو ملت چادگه زکام گوپید
 ان فلانزا دوخانه شیرین و آبدار آق دائی
 جه اجور ارمنی حرفانه تیره من بشوارم
 ایدانه پیدا نیبه قوطی عطار آق دائی
 الغرض چی دردسر می آقاره گفتن ره
 تخمه ای حرف تاودا مرا جه اودار آق دائی
 و اگر دستم رو به بقعه هتو پا تند او سادم
 ای نفر بقعه درون نوبو خبردار آق دائی
 علی ماره بگفتم تخمه فروش حرفانسه
 با تغییر گفته لعنت به آکار آق دائی

یگد فعه از دور منقل صلوات بلند میشود
 از همه، از هر مرد گرفته تا طفل شیرخوار آقاداتی
 یگد سته هم هستند که برهنه خوشحالند و در جیبشان گوز نیست
 سرمایه شان فقط عینک است و فکل و گراوات
 بصورتش پودر میزند و به لبانش سرخاب میمالد
 و زلفانش را با خط و پیرگار آرایش میدهد
 از زبان گیلکیش این بچه آنچنان فراری است
 آنچنان که الاغ از بار سنگینش لگد بپراند و بار را بیاندازد
 در عداد کلمات فارسی لغت " مع التاسف " را میداند
 یگد فعه هم کلمه " مرسی " را هنگام کار ادا میکند
 چند لغت فرنگی را حفظ کرده
 یکی گاپتولا سیون و یکی اره وار آقاداتی
 مردم رشت و هفتاد و دو ملت به چادگی زگام میگویند
 ولی فکلی ناشتا نام آنفلوآنزا را روان تلفظ میکند
 از این نوع حرفهای خارجی اگر بخواهم بشمارم
 حتی یگیشان در قوطی هیچ عطار پیدا نمیشود
 خلاصه درد سر ندهم به آقا گفتنی
 که حرف تخمه فروش مرا از بلندی بیائین انداخت
 برگشتم رو به بقعه قدمهایم را تند کردم
 در حالیکه در میان بقعه کسی از حال و احوال ما خبردار نبود
 حرفهای تخمه فروش را به مادر علی گفتم
 و او با تغییر باین کار لعنت فرستاد

گریه امره بگفته بیشیم امسه خرابه ده
 اف جه رشت ادمان بازم بچار کار آق دائی
 خاک کربلا تی سر سنگ و سوفال رشتنه سر
 می علی مرگی بوبوم خسته جه گفتار آق دائی

ا سراجه که دینی میسم تمساره مانه
 بوبواز آ دوستان یکسره بیسزار آق دائی
 ا بساطه من دینم ا روزگاره فاندردم
 آن د زندگی نیبه خدا نگهدار آق دائی

با حال گریه بمن گفت به ده خرابمان برگردیم
از خیر مردم رشت گذشتیم صدرحمت به گارمزرعه و بجار آقاداتی
خاک گریلا بر سر تو و سنگ و سوفال بر سر رشتی‌ها
بمرگ علیم قسم که از گفتار خسته شدم

این سراج را که می بینی به میسم تمارش باهت دارد
که از این دوستان دغلیش یکسره بیزار شده
این بساط را که من می بینم و این روزگار را که مشاهده میکنم
نامش زندگی نیست خدا نگهدارت باشد آقاداتی



افراشته (راد)

افراشته، محمد علی فرزند حواد اهل ناربقلعد رسب (از جوامع کهدم) مولد سال ۱۲۸۷ شمسی، حوایی با ذوق و با احساس کهدری بر سور و دلی آکنده از محبت و عواطف سر دوسمی داسب. ساعری افلاسی، آرادسحواه و ساکار که تمام دوران زندگی را در راه دفاع از حقوق طبقات رحمنکس بد کار می برد و از مطالب استعمارگران ماورا، حارواستعمار کارفرمایان ارکارگران و مالکین از رازعین دادسحی می داد، اشعار دلکی و فارسی فراوایی سروده که قسمی از اشعار فارسیس در کتاب "کملان در فلمرو شعر و ادب" به جاب رسیده اسب، شعرهای کبلس هم چون اشعار احتماعی مرحوم حسنی کسمانی سلس و روان و در خور فهم همگان و نموداری بود از وضع احتماعی و سیاسی و اقتصادی کسور در آن امام، احاطه اش به واره های کبلسی و سب های کهن کملان و روان سیاسی روسانس، مورد تحدیق و تائید فاطمه همولانسیها پس بی تاسد، او را به حق می خوان از چهره های درحشان ادبیات کبلسی داسب، هم اکنون هسبب افرادی که پاره ای از سروده های کبلسی را ساد دارند و او را با داسب احساسات و طبرستی و ملب دوسمی می ساسند.

نظر می رسد که دیوان اشعارش به جاب رسیده تاسد بر اثر ررم سیاه دیکناتوری به ساعران افلاسی احاره، سرس را می داد، وی از همان دوران تحصیل در متوسطه، یک رسب بد طرافت کاری و نقاشی و ساختن مجسمه های مومی و مخصوص در سرودن

شعر رغبت فراوان داشت که تشویق نگارنده را نسبت به خود بر می‌انگیخت و همین ذوق هنری را پس از فراغ از تحصیل و ورود به خدمات اجتماعی ادامه داد تا جایی که از شعرای طرار اول گیلان به شمار آمد و سروده‌هایش دست به دست می‌گشت. روزنامه‌های داشت به نام "چلنگر" مشحون از گفتارهای سیاسی و اجتماعی منظوم و منثور و فلکلورهای اقوام مختلف کشور و حاوی مقالات و انتقادهای تند از اوضاع اجتماعی و اقتصادی که چون ملائم طبع گردانندگان مملکت نبود غالباً "دچار توفیف می‌شد ولی با تشریک مساعی هم مسلکانش که امتیازاتشان را در اختیارش می‌گذاشتند به نشر افکارش ادامه می‌داد و در بیدار کردن توده‌های دهقان و کارگر از پامی‌نشست و بهمین دلیل، در میان طبقات مزبور، از محبوبیت خاصی برخوردار بود بطوریکه در یکی از ادوار تعیینیه، تلاش فراوانی بکاررفت تا او را بنمایندگی مجلس شورای ملی برگزینند ولی توفیق نیافتند زیرا شرایط رور، برای انتخاب او و امثالش مساعد نبود.

افراشته بعد از کودتای ۱۳۳۲ شمسی مورد تعقیب رژیم دیکتاتوری واقع شد و ناچار از ترک وطن گردید. در سفر اخبارش به کشور اتحاد جماهیر شوروی و انصراف از اقامت طولانی در مسکو رهسپار بالکان گردید و در کشور بلغارستان سال ۱۳۳۹ درگذشت و در شهر صوفیه مدفون گردید. آرم روزنامه چلنگر و روزنامه دیگری که به حایش انتشار می‌یافتند این بود.

سکي اي فلم ، اي دستاگر سچي ار خدمت محرومان سر
دوسداران و مسافري که از صوفه عبور مي کنند ، همين آرم
را که از افشاران دوران ريدکي کوناه و برماجرای اين جوان
سارر و غريب آوارهار وطن اسب روی سنگ آرامگاهش مي حواسد
و ادای احترام مي کند .

www.KetabFarsi.com

نامهٔ یکنفر زارع کعبه‌طهران سفرکرد

از تهران به رشت سلیمان داراب
بوسیط حاجی شیخ تبراب
بی رحمت فاده به دست ارباب
ارباب بیبره ساعتی سـازان
دائی پسر جان کیلا سلیمان

* * *

فدایکت نوم آق دائی پسر
تی خاشاکه جانه بلا به مه سـر
پس نی یربـروز ، بیستـم صفر
وارد بووستـم پایت سلطان
دائی پسر جان کیلا سلیمان

* * *

نرا دیسل آبه ؟ تهران بهشتـه
مرده شور بشوره شـدره رشتـه
افسوس امـبه عمر بیخود بگذشتـه
او حله کله اوبرف و بیاران
دائی پسر جان کیلا سلیمان

* * *

بوشتـم بام داره مسافر خانـه
من احـمـور اسم جیر خیابانـه

از طهران به رشت ، سلیمان داراب
به وسیله حاجی شیخ تـراب
بی زحمت ، بدهد به دست ارباب
و ارباب ببرد به ساغری سازان
به پسر دایی عزیزم گریلانی سلیمان برساند

* * *

فدایت ششوم آقا پسر دایی
بلای تن استخوانیست بر سرم بخورد
قبل از پریروز که بیستم ماه صفر بود
به طهران ، پایتخت شاه وارد شدم
پسر دایی عزیز گریلانی سلیمان

* * *

حیفست نمیآید ؟ تهران بهشت است
مرده شوی ، بشوید رشت پاره پوره را
افسوس که عمر ما به غفلت تباه شد
در میان توده گلها و برف و بارانها
پسر دایی عزیز ، گریلانی سلیمان
مسافرخانهها دارای پشتباماند
من این بالا بایستم ، پائین خیابان است

یکی از محلات رشت

ادا ایشاره کونسم اوشانه
 سربسته گویم توتی—ره بدان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

هاز نبار فادم نیشینم ماشین
 از توپخانه شم دروازه قزوین
 یک فرسخ رایه نیشینم حاجین
 وا گردم شمه دروازه شمران
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

به از تو نبه ایتنا آقاییه
 رفق بوبوستم می راه نمایه
 اونی خرج و بخرج همش می پایه
 بیست و پنج تومن پول دارم قمران
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

گرد گنج دهه آواقا مرا
 هون مرا بیره هتل آستارا
 شیره وا سینسه می کله سرا
 ایزه رخاصی دانمسه آلان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

به آنها ، از بالا اشـاره می گنم
 سرسته گفتم تو خودت بدان مقصودم از آنها کیانند
 پسر دائی عزیز ، گربلائی سلیمان

یک ریال میدهم سوار اتوبوس میشوم
 از توپخانه میروم به دروازه قزوین
 یک فرسخ راه را مجانی می نشینم
 بر میگردم میروم به دروازه شمران
 پسر دائی عزیز ، گربلائی سلیمان

بـه از تو نباشد با یک آقایی
 رفیق شدم که راهنمای من است
 خرج و برجش همه به پای من است
 من اکنون بیست و پنج تومان (۲۵۰ قران) همراه دارم
 پسر دائی عزیز ، گربلائی سلیمان

آن آقا مرا به گردش می برد
 مرا به مهمانخانه آستارا می برد
 به سر کچلیم شیره می مالند
 کمی رقص کردن را اکنون یاد گرفته ام
 پسر دائی عزیز ، گربلائی سلیمان

هون مـرا بره تماشاخانـه
 تماشاخانـه بلیسط گرانـه
 جیر جیر جگـا پانزده قرانـه
 جعفر گلنار ، آرشین مـالالان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

خیابانانـه آدم دره پـور
 خیلـی ستمه ، عبـور مـور
 چومه میان ابـور و زنه جیب بـور
 ولی من پولا بنامـه همیان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

فتوز فوتور کان شیمـی لالهـزار
 زناک و مرداک دوهـزار هزار
 دیچ دیچه آمشتـی بـرار
 خانمانه بویـه غش کنم قربان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

لقانطـه عجب جایه دای پـر
 ایـتا حوض داره سلـه انقدر
 مردم نیشینید حوضـه دورهـور
 پیشخدمت بعین عمده الاعیان

همان شخص مرا به تئاتر می ببرد
 بلیط تماشاخانه گران است
 جایگاههای پائین پانزده ریال است
 نمایشنامه‌های جعفر گلنار و آرشین مالالان
 پسردائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

خیابانها ، مملو از آدمند
 عبور و مرور بسیار دشوار است
 جیب بر ، در میان دوچشم ابرو را می زند
 ولی من ، پولهایم را در انبانم قایم کرده‌ام
 پسردائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

با تنه زدن و حمله و فشار به لاله‌زار میرویم
 زنان و مردان دوهزار دوهزار
 در هم می‌لولند ای برادر ، شهدی
 من از بوی خانمها ، غش و ضعف می‌کنم ، قربان
 پسردائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

عجب جایی است لقانطهای پسردائی
 حوضی دارد بزرگی یگ استخر
 مردم دور و حوض می‌نشینند
 پیشخدمت‌ها مثل عمده‌الاعیانها میمانند

دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

بعضی وقتانا شیمی رستوران

رستوران دانی ؟ چیه برار جان

ساز و ضرب عرق آشپزی دکان

کتلت وراگو ژارکسو و زیسان

دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

من ومی رفق مشتکی حاجی خان

ایجانا شیمی شیره کش دوکان

هی کشیم تریاک هی خوریم سوهان

هی کنیم صحبت از انگلستان

دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

هزار ماشاء الله تهرانه هوا

هرچی خورمه بـازم مـرا وا

هر روز خورمه ای بطوری دوا

هرچی گی بگو و از آب تهران

دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

ایا خیابانه گیدی خیابون

اما گیم مهمان اشان گید میمون

پسردائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

بعضی اوقات به رستوران میرویم
 آیا رستوران را میدانی چیست؟ برادر عزیز
 در دکان آشپزی ، عرق و ساز و ضرب باشد
 گتلت وراگو ، ژارگو و زبان به مشتریان بدهند
 پسردائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

من و رفیقم مهدی حاجی خان
 یکجا میرویم به دکان شیره‌گشی
 هی تریاک میکشیم و هی سوهان میخوریم
 و هی از انگلستان صحبت میکنیم
 پسردائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

هزار ماشاءالله به هوای تهران
 هرچه میخورم ، باز تمایل بخوردن میکنم
 هر روز ، یک بطر مشروب صرف میکنم
 هرچه دلت میخواهد از آب طهران تعریف کنی بکن
 پسردائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

اینجا به خیابان ، خیابون میگویند
 ما میگوئیم مهمان ، آنها میگویند میسمون (مهمون)

فایتون چی نانه معنی فایتون
 مرا خوش آیه اشانی زبان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

سلام برسان خدمت کلثوم
 مستی معصومه آکیلا معصوم
 راه دوار راه گذر همه مردم
 آمستی شوال آکیلا رمضان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

سلام برسان آمه سکینه
 چادر نمازه زودتر بهینه
 باباقوریا هیکس نیدینه
 مبادا نظر بوخوره جوان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

هرکسی باشه از حال ما پرسسان
 سلام برسان و دعا پرسسان
 بگو بیزارم از شیمه گیلان
 نازنین گذران دارمه تهران
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

درشکه‌چی معنی فایتون را نمی‌فهمد
خوشم می‌آید از زبانش —————
پسر دائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

به گلثوم سلام را بر —————
همچنین به شهدی معصومه و گربلائی معصوم
و نیز به عابر و راهگذر و همه مردم
به شهدی شوال و گربلائی رمضان
پسر دائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

به سکینه ما سلام برسان - بگو
چادر نمازش را هر چه زودتر بخرد
چشم ورقلمبیده‌اش را کسی نبیند
مبادا به جوان چشم زخمی برسد
پسر دائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

هر کسی که جویای حال ما باشد
سلام و دعایم را به او ابلاغ کن
بگو از گیلان شما بیزارم
در تهران گذران خوبی دارم
پسر دائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

تابلو دوم

وان به رشت ربیع الثانی
می جانی دانی پسر جانی
بحال من اگر بدانسی
جان بوشو ساغری سـازان
پسر جان کبلا سلیمان

میدارد قربانت گـردم
لایت منده بمـردم
صلاح دانی؟ خوایم وا گـردم
گو به درمان زیره به کرمان
پسر جان کبلا سلیمان

بوسته کلتن دلخوشی
کونمه چکله کشی
با صنار سه شی
جور آجر برمه با چان
یمان دانی پسر جان

برسه می پولسه کیسه
ولی نکشای نانی چیه

تابلو دوم

از تهران به رشت بتاريخ ربیع الثانی
تو که جان منی ، پسر دائی جان منی
حالم را ، اگر جویا شوی ، حال سگ است
ای نامه ، برو به ساغری ——— ازان
خدمت پسر دائی جانم ، گربلائی سلیمان

* * *

عرض میشود قربانت شوم
در این شهر سیاه ، من دیگر مردم
چه صلاح میدانی ؟ میخوام برگردم
بعنوان گه سگ و درمان ویا ارسال زیره به کرمان
پسر دائی عزیز ، گربلائی سلیمان

* * *

دلخوشیهای صوری پایان رسیدند
اکنون به زنبه کشی افتسادهام
گذرانم با صد دینار (۲ شاهی) و سه شاهی است
باشانهام آجر میبرم روی نردبان
ای گربلائی سلیمان ، پسر دائی جان

* * *

پول کیسهام ته کشید
بی پولی نکشیده‌ای نمیدانی چیست

آدم بي پول كول كاپيسه
واله و شيدا بدبخت و حيران
دائي پسر جان كبلا سليمان

تهران چه مانه؟ كافرستانه
قسمت نوكونه هيچ مسلمانه
خدا الهى پاك فوگور دانسه
آب دونوكونه هيكس تسي دهان
دائي پسر جان كبلا سليمان

هيچ چي نخوردم ظهر و شب و صب
پناه بر خدا يا بد و يا خوب
مي رخت و لباسه بنامه گروب
هيچ چي ده نارم الش وا گردان
دائي پسر جان كبلا سليمان

ان چطو شهره ان چطو كساره
دو بنه پياز سه چاره زاره
سه تومان آدمه پوله نهاره
آنهم چي؟ ديزي با بياته نان
دائي پسر جان كبلا سليمان

آدم بی پول حکم گلکاپیس را دارد
واله و شیدا و بدبخت و حیران است
پسر دائی جان ، گربلایی سلیمان

تهران بچه میماند؟ به گافرستان
که خداوند قسمت هیچ مسلمانی نکند
الهی خدا خرابش کند
کسی آب به دهانت نمی ریزد
پسر دائی جان ، گربلایی سلیمان

صبح و ظهر و شب چیزی نخوردم
پناه بر خدا ، بد یا خوب
رخت و لباسم را گرو گذاشتم
هیچ چیز ، ذخیره برای روز مبادا ندارم
پسر دائی جان ، گربلایی سلیمان

این چگونه شهری است و چگونه گار
که دو بته پیاز سه چهار ریال است
پول نهار هرکس سه تومان است
آنهم با چه؟ بادیزی و نان بیات
پسر دائی عزیز ، گربلایی سلیمان

نناتم خوردن نان و آبگوشت
 نان و آبگوشت ده مرا بگوشت
 ای وای می کمر ای خدا می پوشت
 آبه بوسته پاک می نازنین جان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

می لب و لوجه وا چرا هسته
 می گاز و گبیل همه فوسته
 نان سنگک می قاتل بوبوسته
 منه بدبختا چی کار به تهران
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

ای داد و بیداد سخته بی پولی
 غصه بیگفته می بیخه گولی
 چطو بخورم نان خالی خالی
 چطو بوخوسم مسجده میان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

مرا گفتیدی تهران نوشون
 کره شوندری باز خواهی آمون
 تی جا سر بینیش احمق نوا بون
 میره بعانست می خالی همپان

من نمیتوانم آبگوشت بخورم
این نان و آبگوشت گشت مرا
ای وای گرم ای خدا پشتم
این تن نازنینم بگلی آب شد
پسر دائی جان ، گربلائی سلیمان

لب و لوجه (لبچه) من ترک برداشته‌اند
دندان و چانه‌ام همه ریخته‌اند
نان سنگ قاتلم شده
من بد بخت را چه که به تهران بیایم
پسر دائی عزیز گربلائی سلیمان

ای داد و بیداد که بی پولی بسیار سخت است
غم و غصه تابیح گلویم را گرفته
چطور نان را خالی خالی بخورم
چطور در میان مسجد بخوابم

پسر دائی عزیز گربلائی سلیمان

بمن میگفتید تهران نرو
حالا که داری میروی خواهی برگشت
سر جای بنشین ، احمق نشو
برایم همین همیان خالیم مانده‌است

دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

سوده پلاره می دیل وا ویشته
 اگر بدیمه دوباره رشتسه
 داغه چک نهم می دسه پوشته
 ای می جانہ رشت تی نازا قربان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

خدایا خودت وسیله بساز
 میره بزنم یا واشه گاز گاز
 دیسانه باقلا اشبل و پیساز
 آخه لسه بوم گیلانجان گیلان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

هتو بوبوستم لوائی ماهی
 زور ویشنائی زور تیشنائی
 واخرا نیبی نیبادا بایی
 الحذر حذر الامان امان
 دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

پيله تاجره آمه آنصیر
 بگفتم همشهری می دسا بیگیر
 بگفته بوشو سر بنه بیمیر

ای پسر دائی عزیز ، گربلانی سلیمان

برای پلو سرد دلم برشته شد
اگر دو باره رشت را ببینم
داغ بد پشت دستم میگذارم
ای رشت عزیز ، ناز را قربان
پسر دائی عزیز گربلانی سلیمان

ای خدا ، خودت وسیله‌ای فراهم چین
که آرام آرام دندان بزنم
به باقلی خیس شده و خاویار ماهی شور و پیاز
آخ ، سست شدم ای گیلان عزیز
پسر دائی جان گربلانی سلیمان

من شده‌ام بعین ماهی دودی
از زور گرسنگی و لاغری
خر نشوی یگبار ، مبادا به تهران بیایی
حذر کن از آمدن بر حذر باش از حرکت
پسر دائی عزیز گربلانی سلیمان

این آقا نصیر ما تاجر بزرگی است
با و گفتم ای همشهری بمن کمک کن دستم را بگیر
بمن گفت برو سر بگذار و بمیر

یاواشه بوکون قبله یه سامان

دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

وری دارمه ایتا مادیان

ایتا ور منم ایتا ور رمضان

یا به اسمال خان یا به قنبر خان

می سهمه بفروش پوله برسان

دائی پسر جان ، کبلا سلیمان

* * *

مشتی حاجی خان هه تهران ایسه

بستخانه ورجا کاغذ نویسه

ایزه نیویسه ایزه والیسه

سگ زندگی نازنین گذران

دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

هرکی بشود از حال ما پرسان

دو زار فاگیر مره برسان

بگو مشکله تهران ایسان

زیاده عرضی ندارم قربان

دائی پسر جان کبلا سلیمان

* * *

و آهسته بطرف قبله دراز شو
پسر دائی عزیز گربلائی سلیمان

* * *

ازیک مادیان یک سهم دارم
یک سهم منم یک سهم دیگر رمضان
یا بد اسمعیل خان و یا به قنبر خان
سهم مرا بفروش و پولی برای من بفرست
پسر دائی عزیز گربلائی سلیمان

* * *

مشهدی حاجی خان در همین تهران میماند
نزدیک پستخانه ، کاغذ نویسن است
یکقدری می نویسد یکقدری می لیسند
نازنین گذارن و زندگی سگی دارد
پسر دائی عزیز گربلائی سلیمان

* * *

هرکه جویای حال ما باشد
دو قران از او بگیر و بمن برسان
باو بگو که ماندن در طهران دشوار است
زیاده عرضی نیست
پسر دائی عزیز گربلائی سلیمان

* * *

حاجی رجب

دروصف حال یک حکیم باشی

راستی برار جان عجب ایامی —
رشته حکیم حاجی رجب نامی بو
شالی ، عبائی ، باریک اندامی بو
انی دوات چای خوری فنجامی بو
نسخه نیویشتی ایتا ده شی برار
الان حکیمانہ ویزیت پنج زار

صوب واکودی محکماً تا نصف شب
جا نوبو او خانه درون ای وجب
مشری امرا زئی گب با ادب
تی قبر پرنور ببه حاجی رجب
نسخه نیویشتی ایتا ده شی برار
الان حکیمانہ ویزیت پنج زار

نیشتی ایتا سبزه کنار فی‌المثل
قلم دواته زئی زیر بغلی
نه صندلی داشتی نه میز نه کتل
آموئیدی ناخوش و کور و کچل